

۱۴ ذکر محمد صاحب دولتی که این خدمت وقف خیرات و احسان اوست ،

که دامن طهارت آن آلوده خبث خبیث نیست کدام معصوم خواهد دانست و این دُرّ معانی قابل گوش کدام صاحب هوش است عقل دانا ملهم ساخت که (ع) قدر زر زرگر شناسد قدر جوهر جوهری ، از رموز مایه دولت یقینم شد که این خدمت جز صدر رفیع کریمی را شایسته نیست که امروز عقود فضل بدولت او منتظم و بنای جهل از هیبت و جلالت او منهدم است .

ذکر محمد صاحب دولتی که این خدمت وقف خیرات و احسان اوست .

اعنی الامیر الکبیر الاعظم و النوین الاعدل الافخم ناصب رایات العدالة و النصفه و انکرم امیر الامراء و التحکام والی و لایة الايام ناظم دواوین الملوك  
۱۰ و الخواقین الاعدل من حبل الماء و الطین نظام المالك منی الضعفاء من و رطات المهاک ذی المناخر و المآثر ناسخ کمالات الاویل و الاواخر مؤسس بیان المکارم مجدد مراسم الاکابر و الاعظم معین العلماء و مربی الفضلاء و مفتوی الفقراء افضل الامراء العظام وئی النعم و الایادی الجسام ناقد فنون العلم بمعيار الصبح السليم عارف المعارف بمیزان ذهن المستقیم بیت  
۱۵ بحفی مالک رقاب کلک و شمشیر ، نظام الملایة و الدین عایشیر

زین الله سرایر العزّ بوجوده و افاض علی المسلمین سبحان معدلته و جوده بزرگی که مدوح اکابر آفاقست و مظهری که مجموع مکارم اخلاقست ، ذات ملک صفاتش عنصر کرم و مروّت و هبت کبیا خاصیتش عین شفقت و رأفتست ، ارباب فضل را سده منیعش مفرّی معین و اصحاب علّت فاقه را دار الشفاء کرمش مفرّی مبین ، عمارت کِل اگرچه ظاهراً شعار اوست اما بحقیقت عمارت دل نیز پیشه و کار اوست ، ایزد سبحانه و تعالی درین هر دو طریقت ثابت قدم و راسخ دم دارد که شیوه اول سبب مأموری بلاد و شفقت بر عیاد است و طریق ثانی اصل اخلاص و محض رشاد معیار سعی جمیالش ویرانی ملک را معبور ساخت و ساقی کرمش مغبوران ستمرا

(لمؤلف الكتاب)

در زمانش چون ز ویرانی نمی بیند اثر

چند ازین وسواس و سودا میکند نوحه گری

پاکبازی که بجلوهٔ ابتکار معانی قناعت نموده و عیسی صفت از آرایش  
طبیعت مجزود بوده خیرات حسان یادکار اوست و الباقیات الصالحات

مؤنس روزگار او بیت

إِنَّ آثَارَنَا نَدُلُّ عَلَيْنَا \* أَنْظُرُوا بَعْدَنَا إِلَى آثَارِ

دعاء دولت این امیر کبیر صاحب همت بر ذمه خلق فرض است نظم

رعیت پناها دلت شاد باد \* بسعیت مسلمانان آباد باد

خدایت همه چیز شایسته داد \* جوا نردی و دانش و دین و داد ۱۰

ز فضل خراسان فرخنده بومر \* شرف برده از خاک یونان و روم

ترا فضل رسمت و بخشش طریق \* همین کن که توفیق بادت رفیق

مراد از جهان نام نیکست و بس \* بجز نام نیکو نماند ز کس

ترا خیر و احسان و نیکی و نام \* بهماناد تا جاودان و السلام

رجاء واثق بلکه یقین صادقست که نخبه حقیر این فقیر که بتحقیق بردن شبه ۱۵

بدوکان جوهریست و عرض نورسها در جنب مشتری در نظر قبول

خداوندی مردود نگردد بیت

پای ملخی نزد سلیمان بردن \* عیب است و لیکن هنرست از موری

بیان آئین این کتاب و تعیین طبقات و ابواب آن \*

۲۰ فراهم آوردن مقامات و حالات شعرا امری متعذرست چه از روزگار قدیم

این طریق بین الناس متداول بوده و از جهت تغییر لغات که بهرور دهور

واعوام از حالی بحالی و امری بامری مبدل میگردد اسمی اکثر این جماعت

در ستر خفاست و اما از آنها که اسمی اسمی ایشان در تواریخ و رسائل

مذکورست و ذکر ایشان در میان مردم مشهور جمعی را اختیار نمودم که جمله

۲۵ فاضل و درین علم ماهر بودند و بتزد سلاطین مقبول و محترم، و این

کتاب را بر طریق طبقات افلاک بر هفت طبقه قسمت نمودیم که در هر طبقه ذکر بیست فاضل نخبینا مسطور باشد و مقدمه و خانه برین طبقات افزودیم که مقدمه تذکره شعراء عرب باشد با بعضی فوائد و خانه ذکر حالات فضلا و شعرائی که امروز جهان بذات شریفشان آراسته است مقرر نمودیم، امید که فضلا چون بدین جرأت صاحب وقوف شوند ذیل عفو و اصلاح بر هفوات این کمینه پوشند و در تقبیح نکوشند بیت

مگر عذرم بزرگان در پذیرند \* بزرگان خرده بر خردان نگیرند  
 وَ عَيْنُ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَثِيلَةٌ \* وَ لَكِنَّ عَيْنَ السُّخْطِ تُبَدِي الأَسَاوِيَا  
 که در بحر او او صدف نیز هست \* درخت بلندست در باغ و پست  
 ۱۰ قبا گر حریرست و گر پرنیان \* بناچار خشوش بود در میان

### مقدمه

در تذکره شعرای عرب و درین محل ذکر ده فاضل ثبت است،

۱ لیلید، ۲ فرزدق، ۳ دعلج بن علی الخزاعی، ۴ ابن الرومی، ۵ متنبی،  
 ۶ ابو العلاء المعری، ۷ حریری، ۸ ابو الفتح بستی، ۹ معین الدین  
 ۱۰ طنطران، ۱۱ کعب بن زهیر،

### طبقات هفتگانه

طبقه اول و درین طبقه ذکر بیست فاضلست،

۱ استاد رودکی، ۲ استاد غضایری رازی، ۳ استاد اسدی طوسی،  
 ۴ استاد ابو النرج، ۵ منوچهری شصت کله، ۶ پندار رازی، ۷ استاد  
 ۸ عنصری، ۹ عبیدی بخاری، ۱۰ مسعود سعد سلمان، ۱۱ فردوسی طوسی،  
 ۱۲ فرخی، ۱۳ امیر معزی، ۱۴ نظامی عروضی سمرقندی، ۱۵ حکیم  
 ناصر خسرو، ۱۶ عقی بخاری، ۱۷ قطران بن منصور اجلی،  
 ۱۸ فصیحی جرجانی، ۱۹ فرخاری، ۲۰ ابو العلاء گنجوی، ۲۱ ملک  
 ۲۲ عماد زوزنی،

طبقه ثانی نیز ذکر بیست فاضلست،

- ۱ حکیم ازرقی، ۲ عبد الواسع جبلی، ۳ ابو المفاخر رازی، ۴ افضل
- الدین خاقانی، ۵ اوحد الدین انوری، ۶ رشید الدین وطواط،
- ۷ ادیب صابر، ۸ عثمان مختاری، ۹ شیخ سنائی غزنوی، ۱۰ حکیم
- ۵ سوزنی سمرقندی، ۱۱ فلکی شیروانی، ۱۲ سید حسن غزنوی، ۱۳ فرید
- کاتب، ۱۴ سیفی نیشاپوری، ۱۵ حکیم روحانی سمرقندی، ۱۶ ظہیر
- الدین فارابی، ۱۷ مجیر الدین بیلقانی، ۱۸ جوهری زرگر، ۱۹ اثیر
- الدین اخسیکتی، ۲۰ سیف الدین اسفرنگی،

طبقه ثالث درین طبقه ذکر شانزده فاضلست،

- ۱۰ ۱ شیخ نظامی گنجوی، ۲ سید ذوالفقار شروانی، ۳ شاهنور اشهری
- نیشاپوری، ۴ جمال الدین محمد عبد الرزاق، ۵ کمال الدین اسمعیل
- اصفہانی، ۶ شرف الدین شفروہ اصفہانی، ۷ رفیع الدین لبنانی،
- ۸ سعید هروی، ۹ قاضی شمس الدین طبسی، ۱۰ امامی هروی،
- ۱۱ فرید احوں، ۱۲ اثیر الدین اومانی، ۱۳ رکن الدین قبائی،
- ۱۴ ۱۵ مجید الدین همکر، ۱۵ پور بہای جامی، ۱۶ عبد القادر نائنی،

طبقه رابع درین طبقه ذکر بیست فاضلست،

- ۱ شیخ فرید الدین عطار، ۲ مولانا جلال الدین رومی، ۳ شیخ سعدی
- شیرازی، ۴ شیخ اوحدی مراغه، ۵ شیخ فخرالدین عراقی، ۶ خواجہ
- ہام تبریزی، ۷ بدر جاجرمی، ۸ شیخ پور حسن اسفرائینی، ۹ امیر سید
- ۲۰ حسینی، ۱۰ ابن نضوح فارسی، ۱۱ محمد بن حسام، ۱۲ فخر بناکتی،
- ۱۳ جلال جعفر فراہانی، ۱۴ حکیم نزاری قہستانی، ۱۵ سراج الدین
- قری، ۱۶ رکن صابن، ۱۷ امیر خسرو دہلوی، ۱۸ خواجہ حسن
- ۲۴ دہلوی، ۱۹ خواجہ جوی کرمانی، ۲۰ میر میران کرمانی،

طبقہٴ خامس

۱ خواجہ عماد فقیہ کرمانی ، ۲ خواجہ سلمان ساوجی ، ۳ مولانا مظنر ہروی ، ۴ مولانا حسن متکلم کاشی ، ۵ ناصر بخاری ، ۶ امیر بین الدین محمود طغرائی فریوندی ، ۷ ابن بین فریوندی ، ۸ عید زاکانی ، ۹ سید جلال عضد یزدی ، ۱۰ مولانا حسن کاشی ، ۱۱ جلال طیب شیرازی ، ۱۲ خواجہ حافظ شیرازی ، ۱۳ شرف الدین رامی ، ۱۴ شیخ کج تبریزی ، ۱۵ مولانا لطف اللہ نیشاپوری ، ۱۶ ابن عماد ، ۱۷ شیخ کمال خجندی ، ۱۸ خواجہ عبد الملک سمرقندی ،

طبقہٴ سادس

۱ امیر سید نعمت اللہ ولی ، ۲ مولانا معین جوینی ، ۳ امیر سید قاسم انوار ، ۴ خواجہ عصمت اللہ بخاری ، ۵ بساطی سمرقندی ، ۶ ابواسحق شیرازی ، ۷ مولانا برندق سمرقندی ، ۸ خواجہ رستم خورینانی ، ۹ مولانا بدر شیروانی ، ۱۰ مولانا شرف الدین علی یزدی ، ۱۱ مولانا علی استرابادی ، ۱۲ مولانا کاتبی ترشیزی ، ۱۳ مولانا علی شہاب ترشیزی ، ۱۴ شیخ آذری ، ۱۵ اسفرائینی ، ۱۶ مولانا سبئی نیشاپوری ، ۱۷ مولانا یحییٰ سبک نیشاپوری ، ۱۸ مولانا بدخشی ، ۱۹ مولانا خیالی بخاری ، ۲۰ بابا سودائی ایوردی ، ۲۱ طالب جاجرمی ،

طبقہٴ سابع

۱ امیر شاہی سبزواری ، ۲ مولانا حسن سلمی ، ۳ مولانا محمد بن حسام ، ۴ مولانا عارفی ہروی ، ۵ مولانا جنونی ، ۶ مولانا یوسف امیری ، ۷ خواجہ اوحد مستوفی سبزواری ، ۸ امیر امین الدین نرلابادی ، ۹ درویش قاسمی تونی ، ۱۰ مولانا صاحب بلخی ، ۱۱ خواجہ منصور قرابوقہ ، ۱۲ مولانا طوسی ، ۱۳ سید شرف الدین رضای سبزواری ، ۱۴ حافظ حلوانی ، ۱۵ مولانا طوطی ترشیزی ، ۱۶ قبری نیشاپوری ،

۱۷ طاهر بخاری، ۱۸ مولانا ولی قلندر، ۱۹ امیرزاده یادگار بیگ،  
۲۰ محمود برسه،

### خانه

در ذکر اکابر و افاضل که الیوم جمال روزگار بختی فضل و کمال ایشان  
آراسته است مدّ الله تعالی ظلال فضائلهم و ابد دولتم و درین محلّ  
ذکر شش تن از فضلا و امرا ثبت میشود و الله اعلم مقدمهم،

۱ نور المله و الدین مولانا عبد الرحمن جامی، ۲ امیر کبیر نظام الحق و  
الدین علیشیر، ۳ امیر شیخ احمد سهیلی، ۴ خواجه افضل الدین محمد وزیر،  
۵ خواجه عبد الله مروارید، ۶ خواجه آصفی،

### مقدمه

#### در تذکره شعرای عرب،

اشتباه نیست در آن که فصاحت و بلاغت حقّ اعرابست و اهل عجم درین  
قسم متابع عربند بتخصیص در علم بدیع شعر که اعراب را درین مهارتی  
کاملست و شعرای عرب که پیشتر از اسلام و بعد از اسلام بوده‌اند و  
دواوین و ذکر ایشان در اقالیم مشهور گشته و میان فضلا مذکور گردیده  
بسیارند و این تذکره تحمّل ابراد سخنان و ذکر تواریخ ایشان نمیکند و  
بیک بار از آن در گذشتن نیز نقص این کتاب بود و چون این تذکره  
خاصّه شعرای عجمست از ذکر اعراب چندان فائده متصور نبود بذکر  
ده فاضل از شعرای عرب که مشار الیه بوده‌اند قناعت نمودیم چنانکه  
فهرست اسمی آن جماعت در مقدمه بتحریر پیوسته بود،

علماء آثار اتفاق کرده‌اند که اوّل کسی که در عالم شعر گفت آدم صفی  
بود علیه السلام و سبب آن بود که چون بفرمان ربّ الارباب آن مظهر  
۲۱ پاك بعالم خاك هبوط فرمود ظلمت این زندان فانی پیشش ناخوش نمود

گرد عالم بندامت و ماتم میگردد و رَبَّنَا ظَلَمْنَا كُوبَانَ جَوْبَاي عَفُو كَرِيم  
 مَنَّا مَيَّبُود و بعد از خلعت غفران بیدار زوج و بعد از آن بیدار  
 اولاد کرام متسلی شد ، در آن حال هابیل مظلوم را قایل مشوم بکشت  
 و آدم را باز داغ غربت و ندامت نازه شد ، در مذمت دنیا و مرنیه فرزند  
 شعر گفت و شیخ ابو علی مسکویه رحمه الله علیه در کتاب آداب العرب  
 و الفرس این قضیه را بدین منوال بیان میفرماید ، قال امیر المؤمنین  
 الحسین بن علی رضی الله عنهما کان ابی علیه السلام بالكوفة فی الجامع  
 اذ قام رجل من اهل الشام فقال یا امیر المؤمنین انی اسألك عن اول  
 من قال الشعر فقال آدم علیه السلام قال و ما کان شعره قال لما نزل  
 ۱۰ من السماء فی الارض فرأی نریتها و سعنها و هواها و قتل قایل هابیل  
 فقال الشعر

تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَ مَنْ عَلَيْهَا \* فَوَجَّهَ الْأَرْضَ مُغَبَّرٌ قَبِيحٌ  
 تَغَيَّرَ كُلُّ ذِي لَوْنٍ وَ طَعِيمٍ \* وَ قَلَّ بِشَاشَةٍ وَجْهٌ مَلِيحٌ  
 فَوَا أَسِيءِي عَلَى هَابِيلَ ابْنِي \* قَتِيلٍ قَدْ نَضَّيْتَهُ الضَّرِيحُ  
 وَ جاورنا عدو ليس بغني \* لعين لا يهوت ففسرريح  
 ۱۵ فاجابه ابليس عليه اللعنة

تَنَحَّ عَنِ الْبِلَادِ وَ سَاكِنِيهَا \* وَهَا فِي الْخُلْدِ ضَاقَ بِكَ الْفَسِيحُ  
 وَ كُنْتَ بِهَا وَ زَوْجِكَ فِي قَرَارٍ \* وَ قَلْبِكَ مِنْ أَدَى الدُّنْيَا مُرِيحُ  
 فَلَمْ تَنْفَكْ مِنْ كَيْدِي وَ مَكْرِي \* إِلَى أَنْ فَانَكَ الثَّنُ الرِّيحُ  
 ۲۰ فقولاً رَحْمَةً الْجَبَّارِ اضْعَى \* بِكَفِّكَ مِنْ جِنَانِ الْخُلْدِ رِيحُ

و پیشتر از روزگار اسلام حکما و علما شعر گفته اند اما آنچه حالا  
 مشهورست سخنیهای شعراء اسلام است ، قال النبی صلعم رَبَّنَا مَجَالِسَكُم بِذِكْرِ  
 عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، هر چند نسبت شعر بحضرت سلطان ولایت کردن  
 محض بی ادبیست اما چون آن حضرت را بدین فن التفاتی بوده و دیوان  
 ۲۵ مبارك آنحضرت معارف و مشهور است مشتمل بر قصائد و توحید و

مناجات و معارف و حقائق حتی لغز و معما و مطایبات جهت تبیین و تبرک از اشعار آنحضرت که جواهریست مأخوذ از معدن ولایت و نبوت دو قطعه و لغزی درین مختصر ایراد میشود و زیاده ازین حد ادب نیست و چه بیان توان کرد از فضیلت حضرتی که منشأ و منبع جمیع حقائق و علوم است و اینست معنائی که اسم مبارک حضرت رسالت پناه صلعم از آنجا اخراج میشود

شعر

أَلَا خُذْ وَعْدَ مُوسَىٰ مَرَّتَيْنِ \* وَصَعَّ أَصْلَ الطَّبَائِعِ تَحْتَ ذَبِينِ  
وَسَكِّنْ خَانَ شَطْرِنَجٍ فَخُذْهَا \* وَ أَدْرِجْهَا خِلَالَ الدَّرَجَتَيْنِ  
فَهَذَا اسْمٌ مِنْ يَهْوَاهُ قَلْبِي \* وَقَلْبِ جَمِيعٍ مِنْ فِي الْخَافَتَيْنِ

۱. و قال ايضاً في المقطعات

رَضِيْتُ بِهَا قَسَمَ اللَّهِ إِلَيَّ \* وَ فَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَىٰ خَالِقِي  
لَقَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ فِيهَا نَصِي \* كَذَلِكَ يُحْسِنُ فِيهَا بَقِي

و قال رضى الله عنه

رَضِينَا قِسْمَةَ الْجَبَّارِ فِينَا \* لَنَا عِلْمٌ وَ لِلْإِعْدَاءِ مَالٌ  
فَإِنَّ الْمَالَ يَفْنَىٰ عَنْ قَرِيبٍ \* وَ إِنَّ الْعِلْمَ بَاقٍ لَا يَزَالُ

۱۰

### (۱) ذکر امام الشعراء لید بن اسود الباهلی

از اکابر شعرا و فصیحای عرب بوده و همکنان بر تقدّم او درین فن مفرّ و معترفند و پیشتر از مبعث حضرت رسالت صلعم شعرار را رسم چنان بود که جهت دعوی از در بیت الله الحرام اشعار آویختندی و لید این قصیده را که مطلعش اینست

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ \* وَ كُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ  
از در خانه کعبه شرفها الله تعالی بیاویخت و مدتی آویخته بود کسی را از

فضلاء عرب مجال جواب آن قصیدک نبود، چون آیات سوره اقرآء نزول کرد حضرت رسالت صلعم فرمود تا آیات اقرآرا در مقابل قصیده لید

۲۴



بیاویختند، چون لیدرا خبر شد آمد و آن آیات را قرائت نموده مقرّ و معترف شد که این کلام مخلوق نیست بلکه سخن خالق است و فی الحال از جاهلیت تبرّاً نمود و بدین اسلام مشرف شد و در حلقه اصحاب رسول منتظم شد و مندرج گشت و حضرت رسول صلّم اورا تحسین فرمود و گاهی اورا بر جواب هجو شعرای کفار رخصت میداد و امرؤ القیس را هجو میکرد که پیشوای شعراء کفار و مشرکانست و امام هبّام محمد بن ادریس الشافعی فرماید

وَأَوْلَا الشُّعْرُ بِالْعُلَمَاءِ بُرْرَى \* لَكُنْتُ الْيَوْمَ أَشْعَرَ مِنْ لَيْدٍ

### (۲) ذکر فرزدق النجدی

۱. از کبار تابعین و از فضیلاي عربست و دیوان اورا در حجاز و عراق گرامی میدارند و شهرتی تمام دارد و او مدّاح خاندان طیبین و طاهرین است، نقلست که سالی هشام بن عبد الملك بن مروان حجّ آمد و امام الزهراء علی زین العابدین علیه السلام نیز در آن سال حجّ آمده بود، روز طواف هشام دید که مردم بشخصی سلام و اکرام میکنند و چون ۱۵ میل استلام حجر الاسود کرد مردم راه را خالی کردند و کوچه دادند، یکی از شامیان پرسید از (هشام بن) عبد الملك که این چه کس است که مردم اورا بدین نهج تعظیم میکنند و حرمت میدارند، (هشام) با وجودی که می شناخت از رشک و خصومت نجاهل کرد و گفت که نمیدانیم، فرزدق شاعر حاضر بود، گفت من میشناسمش و بدیهد قصیده در منقبت ۲۰ امام و فضیلت خاندان مبارکش انشا کرد و این از جمله آن قصیده است،

### شعر

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَائِفَهُ \* وَ الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ الْبَحْلُ وَ الْحَرَمُ  
هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلَةً \* بِجَدِّهِ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ قَدْ خَسِبُوا  
فَلَيْسَ قَوْلُكَ مِنْ هَذَا بِضَائِرٍ \* الْعَرَبُ تَعْرِفُ مِنْ أَنْكَرَتْ وَ الْعَجَمُ

مومنان بر فرزدق آفرین کردند و هشام برو متغیر شد و او را محبوس ساخت و نا آن ملعون زنده بود فرزدق در زندان ماند و بعد از وفات هشام ولید بن عبد الملك باطلاق او اشارت فرمود،

(۳) ذکر دعبل بن علی الخزاعی

۵. فضلی و بلاغتی زیاده از وصف داشت و متکلم و ادیب و شاعر و عالم بود و در روزگار هارون الرشید از دیار عرب ببغداد آمد و هارون او را محترم داشتی و همراه حضرت امام الانس و ائجن علی بن موسی الرضا علیه النجیة و الثناء بخراسان آمد و حضرت امام با شیخ محمد بن اسلم طوسی در کجاوه انیس بودند و اسحق بن راهویه الحنفلی مهار شتری کشید و در آن سفر دعبل امام را بنوادر و امثال و اشعار متسللی می گردانید و دعبل را مرثیه ایست در حق امام موسی کاظم علیه السلام شبی آن مرثیه را پیش امام رضا میخواند چون بدین بیت رسید که

قَبْرٌ بِبَغْدَادٍ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ ، نَضَمْنَهَا الرَّحْمَنُ لِلْغُرَفَاتِ

۱۰. امام فرمود که يك بيت ديگر من ميگويم بدین قصیده الحاق کن تا قصیده تو درست شود و این بیت را فرمود

وَقَبْرٌ بِطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ ، تَوَقَّدَتْ الْأَحْشَا مِنْ الْأَحْرَقَاتِ

دعبل گفت یا امام این بیت وحشت انگیزست و این قبر که خواهد بود، امام فرمود که آن قبر منست و دیر نباشد که در طوس قبر من مقصد شیعه اجداد من شود، دعبل بگریست و امام نیز در گریه شد، ۲. دعبل صاحب دیوانیست مشتمل بر لطائف و قصائد و دیوان او مشهور است و خواجه حمد الله مستوفی قزوینی که صاحب تاریخ گزیده است اشعار او را در تاریخ خود بابراد می آورد،

(۴) ذکر ملك الشعراء و الفضلاء ابن الرومی

۲۴. او را ادیب ترك نیز میگویند، مردی فاضل و فصیح و دانشمند بوده و

موطن او شامست و در حمص بودی و دیوان اشعار او در عرب مشهورست و شیخ رئیس ابو علی سینا اعلیٰ اللہ تعالیٰ درجہ اورا معتقد بوده و بر بعضی اشعار مشکله او شرح نوشته، قال ادیب الترك، شعر

إِذَا مَا أَكَلْنَا بَقْلَةً وَ كُسِيرَةً ، وَ نَبْنَأُ عُرَاءَةً فَوْقَ حِصِّيٍّ مُرَشَّشٍ  
نَمْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَكَانَنَا ، يَتَلَكَّ الْقَلَابَا وَ الْفِرَاشِ الْمُنَشَّشِ

(۵) ذکر استاد الشعراء متنبی نور مرقدہ

کنیت او ابو الحسن است، در روزگار عماد الدولہ بن حمدان بوده استاد طائفہ شعراست، فضلی و بلاغتی زیادہ از تصور داشت، رشید و طواط علیہ الرحمۃ میفرماید کہ در اقتباس معارف و دقائق و متانت جمیع شعراء اسلامیہ عیال متنبی اند و دیوان او در عرب و عجم مشہور گشته و اکابر فضلا دیوان او را عزیز میدارند و او را در مدایح آل حمدان کہ سلطانان دیار بکر بوداند قصائد بسیارست و از ایشان صلوات گرانمایہ بسیار یافته و عظیم القدر بوده است، گویند کہ ابو المظنن بن یاقوت پیشتر از خروج دیالمہ حاکم اصفهان و فارس بود و او مردی رذل و دون بوده ۱۰ و اصلی کریم نداشته، متنبی در مدح او قصیدہ گفت و از وصیہ چنانکہ میخواست نیافت، روزی ابو المظنن با جامہهای فاخر مطلقاً و کلاه زر اندودہ از جامع اصفهان بیرون آمد، متنبی در هجو او این قطعہ را بدیہہ انشا کرد

لَا يَشْرَفُ الرَّذْلُ بِنِ بَكْتَسِي \* مِنْ الْغَنِيِّ نَاجًا وَ دِيْبَا جَا  
وَ هَلْ نَجَا عَدُوٌّ مِنْ نَتْنِهِ \* بَلْبَسَهُ الدِّيْبَا جَ وَ النَّجَا جَا ۲۰

(۶) ذکر ابو العلاء بن سلیمان المعری

معرہ از جملہ بلاد شامست در جوار حمص و ابو العلاء از آنجاست، فضلی کامل و بلاغتی شامل داشته و او را در علم معانی و بیان تصانیف است ۲۴ و او را امیر المؤمنین الخاتم بامر اللہ العباسی اعزاز نمودی و مرئی او بودی

و در مدائح خاندان عباس ابو العلارا قصائدست، حکایت کند که ابو سعید رستی شاگرد ابو العلاء بود و ابو سعید از اکابر و اعیان شعراء و فضلاست و در نهایت حال ابو العلاء نابینا شد و او را ابو العلاء ضریر بدان سبب گویند، هرگاه ابو العلاء مدحی جهت خلیفه انشا کردی ابو سعید رستی قائل او شده او را بمجلس خلیفه آوردی، گویند دار الخلافه را دروازه‌ها چنان بلند بودی که علمداران علم را در آنجا خم نا کرده در آوردندی که در خم شدن علم تفأل بدی نمود، هرگاه ابو سعید رستی ابو العلارا بدروازه رسانیدی گفתי با ایها الاستاذ دوتا شو، ابو العلاء پشت خم کردی و خلیفه و ارکان دولت خندان شدند و ابو العلاء گفתי احسنت زهی شاگرد خلف، و معری این قطعه در نایبائی خود و نکوهش اهل روزگار خود گوید

شعر  
 أَبَا الْعَلَاءِ ابْنَ سَائِمَانَ . عَمَّاكَ قَدْ أَوْلَاكَ إِحْسَانًا  
 إِيَّاكَ لَوْ أَبْصَرْتَ هَذَا الْوَرَى . لَمْ يَرِ إِسَانُكَ إِسْنَانًا

و قال ایضاً

۱۵  
 أَلَا إِنَّمَا الْأَيَّامُ أَبْنَاءٌ وَاحِدٌ . وَ هَذِي اللَّيَالِي كُلُّهَا أَخَوَاتُ  
 فَلَا تَطْلُبْنِ مِنْ عِنْدِ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ . خِلَافَ الَّذِي مَرَّتْ بِهِ السَّنَوَاتُ

و قال ایضاً

مَنْ رَاعَهُ سَبَبٌ أَوْ هَالَهُ عَجَبٌ . قَلِي ثَمَانُونَ حَوْلًا لَا أَرَى عَجَبًا  
 الدَّهْرُ كالدَّهْرِ وَ الْأَيَّامُ وَاحِدَةٌ . وَ النَّاسُ كَالنَّاسِ وَ الدُّنْيَا لِمَنْ غَلَبَا

(۷) ذکر ملك الفضلاء و زبدة الشعراء حریری

۲۰

کنیت او ابو منصور و نام او حسنست و بصریست اما در بغداد بودی، مردی ذو فنون بوده و در انواع علوم مشار الیه است بتخصیص در علم معانی و بدایع و شعر که درین علوم سرآمد روزگار خود بوده و او را در ۲۴ علم معانی و بیان تصانیف مرغوبست و بزرگواری او را کتاب مقامات

گواهی میدهد، حکایت کند که حریری کتاب مقامات را تصنیف کرد و پیش مقتدر خلیفه برد، خلیفه او را نوازشها نمود، و او داء الثعلب داشتی و پیوسته محاسن خود را کندی و اقرباء و فرزندان او دائما او را از آن منع کردند تا غایتی که دست او را در خریطه دوختندی، روزی خلیفه گفت اگر حکومت ولایتی خواهی پیش ما مبذول شود، حریری گفت یا امیر المؤمنین مرا بر محاسن من امیری ده تا مرا بر ریش من فرزندان و اقربا حاکم دانند و مرا بر ریش خویش باز گذارند، خلیفه این لطیفه او را پسند فرمود و او را مراعات و اکرام نمود، و اوراست این قطعه،

۱۰ قَنَعْتُ مِنَ الدُّنْيَا بِنُفُوتِ وَ شَهَائِهِ ، وَ شَرِبْتُ مَاءَ كَوْزِهَا مَتَكَبِّرُ ،  
فَقُلْ لِيَنِ الدُّنْيَا اَعْزِلُوا مِّنْ اَرْدَتُمْ ، وَ وُلُوا وَ خَلُونِي مِنَ الْبَعْدِ اَنْظُرُ ،

(۸) ذکر الشیخ الجلیل ابی الفتح البستی،

از اکابر و فضلاء روزگارست و در زمان دولت سلطان محمود بن سبکتگین بوده، ذو لسانین است اشعار فارسی را هم بغایت مصنوع و متین میگوید ۱۵ و ایراد اشعار او در جریده شعرای فارسی زبان خواهد آمد و این مطلع از قصیده اوست،

۲۰ زِيَادَةُ الْأَمْرِ فِي دُنْيَاهُ تَقْضَانُ ، وَ رِيحُهُ غَيْرَ مَحْضِ الْخَيْرِ خُسْرَانُ  
و این قصیده قریب هشتاد بیت غزاست مجموع معارف و زهدیات و ترک دنیا و ملک الشعراء بدر الدین جاجری نغمه الله تعالی بغفرانه این قصیده را ترجمه بفارسی کرده و آن ترجمه بجایگاه خود خواهد آمد،

۲۵ نَصَحْتِكُمْ يَا مَلُوكَ الْأَرْضِ لَا تَدْعُوا ، كَسْبَ الْمَسْكَارِمِ بِالْإِحْسَانِ وَ التَّجُودِ  
وَ انْفِقُوا بِيضَكُمْ وَ الْحُمْرِ فِي شَرَفٍ ، لَا يَتَّهَى بِاخْتِلَافِ الْبَيْضِ وَ السُّودِ  
هَذَا ذَخَائِرُ مَحْمُودٍ قَدْ اَنْتَهَيْتُ ، وَ لَا اَنْتِهَابَ اَنَا فِي ذِكْرِ مَحْمُودِ  
و شیخ ابو الفتح را اشعار مختار بسیارست و در میان مردم شهرتی و احترامی

دارد و اکابر عرب دیوان او را معتقدند و اکثر سخنان او در معارف و توحیدست و ملك الفضلاء ملك عماد زوزنی در تاریخ رحلت او گوید،  
قطعه

شیخ عالی قدر محمد الدین ابو الفتح آنکه بود  
مقتدای اهل فضل و سرور اهل کلام  
چار صد باسی چو از تاریخ احمد درگذشت  
در مه شوال رحلت کرد تا دار السلام

(۹) ذکر ملك الکلام مولانا معین الدین ابو نصر احمد بن عبد  
الرزاق الطنطرانی،

۱۰ از اکابر علماء بود و در روزگار شمس الکفایه خواجه نظام الملک در  
مدرسه نظامیه بغداد مدرس بوده، لا شک فن شعر او از ادبی مراتب  
اوست و او را اشعار عربی بسیارست مشتمل بر صنایع و بدایع از آن جمله  
قصیده ترجیع میگوید در مدح خواجه نظام الملک مجتس و ذو قافیتین و  
بسیار صنایع در آن قصیده بکار برده، چون در مقدمه شعراء عرب اطنابی  
۱۰ نرفته این قصید من اوله الی آخره ایراد میشود در آخر تذکره ان شاء الله،

(۱۰) ذکر کعب بن زہیر بن ابی سلمی

از صحابه حضرت سید المرسلین و شیعه امیر المؤمنین عم بود و علو همت  
کعب و فصاحت و بزرگی او بر هر ذلول و صعب ظاهر و هویداست،  
نقله آثار روایت کرده اند که کعب قبل از آنکه بشرف اسلام فایض گردد  
۲۰ زبان بهجو بعضی از خدام عتبه رسالت و عاکفان کعبه جلالت ماوث  
کرده و حضرت رسالت پناه صلعم خون او را مهتر ساخته بود، چون  
کعب از این معنی خبر یافت دانست که از آسیب قهر آن حضرت جز  
بظلال رحمت بیدریغ او که بحکم و ما أرسلناک الا رحمة للعالمین ذات  
۲۴ وجود عالمرا شاملست پناه نتوان آورد، قصیده محرا که بزبور نعت کمال

حضرت ختمیت شعار محلی است ترتیب نمود و برسم عرب بر شتری تیزرو سوار شد طی مراحل کرده خود را باستان ملائک پاسبان رسانید، بعد از اسلام ابتدا بانشاد قصیده نمود و در آن ابیات تمهید معذرت و استغفار مندرج بود، چون حضرت رسالت صلعم استماع فرمود رقم عفو بر جریده هفتات او کشیده و برد یمانی که بین آن استنجاح امانی توان یافت از تن روح پرور و جسد مطهر بیرون کرد و باو حواله فرمود و او را در سلك بندگان مقبل منخرط گردانید و آن برد یمانی که حضرت رسالت باو ارزانی داشت معاویه آنرا از اولاد کعب بچهار هزار درم اتباع نمود و همان بردست که خلفای بنی امیه و بنی عباس در ایام عید میپوشیدانند و چون

۱۰ اختصار مطلوبست باین چند بیت ازین قصیده اقتصار نمود،

وَقَالَ كُلُّ خَلِيلٍ كُنْتُ أَمْلُهُ \* لَا إِلَهِيكَ إِلِيَّ عَنْكَ مَشْغُولُ  
فَقُلْتُ خَلُّوا سَبِيلِي لَا آبَا لَكُمْ \* فَكُلُّ مَا قَدَّرَ الرَّحْمَنُ مَفْعُولُ  
نَبَّيْتُ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ أَوْعَدَنِي \* وَالْعَفْوُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ مَأْمُولُ  
لَا نَأْخُذُنِي بِأَقْوَالِ الْوَشَاةِ وَلَا لَمْ \* أَذْنِيبُ وَإِنْ كَثُرَتْ فِي الْأَقَاوِيلِ  
إِنَّ الرَّسُولَ لَنُورٌ بَسْتَضَاءُ بِهِ \* مَهْدٌ مِنْ سِوْفِ اللَّهِ مَسْأُولُ

۱۵

### طبقه اول از طبقات شعراء فارسی

حوادث آباد عالم مفای است منقلب که بهر حادثه بنوعی بگردد و قرنی و قوی و زمانی و لغتی و زبانی پدید آید،

شاهد دهر فریبنده عروسیست و لیلک

نیست معلوم که کاوس کیش دارا بود

طوفانات و حوادث و انقلاب و قتل عام همه باعث آنست که تبدیل احوال شود و علماء و فضلاء بزبان فارسی قبل از زمان اسلام شعر نیافته‌اند و ذکر اسامی شعرا ندیده‌اند اما در افواه افتاده که اول کسی که شعر گفت بزبان فارسی بهرام گور بود و سبب آن بود که او را محبوبه

۲۴

بود که اورا دلآرام چنگی میگفته اند و آن منظوره ظریفه و نکته دان و راست طبع و موزون حرکات بود و بهرام برو عاشق بود و آن کینک را دائم بشکار و نماشا همراه بردی، روزی بهرام بحضور دلآرام در پیشه بشیری در آویخت و آن شیر را دو گوش گرفته بر هم بست و از غایت تفاخر بدان دلاوری بزبان بهرام گذشت که

منم آن پیل دمان و منم آن شیر یله،

و هر سخنی که از بهرام واقع شدی دلآرام مناسب آن جوابی گفتی، بهرام گفت که جواب این سخن من چه داری، دلآرام مناسب آن بگفت،

نام بهرام ترا و پدرت بو جبه،

۱۰ پادشاه را طرز این کلام مذاق موافق افتاد و بحکما این سخن را عرض کرد، در نظم قانونی پیدا کردند فاما از يك بيت زياده نبي گفتندی، ابو طاهر خاتونی گفته که بعد عضد الدوله دیلی که هنوز قصر شیرین که بنواحی خاتقین است بالکل ویران نشد بود در کتابه آن قصر این بیت نوشته یافتند که بدستور فارسی قدیم است

۱۰ هزارا بگیهان انوشه بزی \* جهان را بدیدار توشه بری،

پس برین تقدیر معلوم شد که پیش از اسلام شعر فارسی نیز میگفته اند اما چون ملك آکاسره و عجم بدست عرب افتاد و آن قوم مبارك بدین اسلام و ظاهر کردن شریعت میکوشیدند و رسم عجم را می پوشید می شاید که منع شعر نیز کرده باشند و یا از جهت قرأت شعر مجهول شده باشد و ۲۰ در زمان بنی امیه و خلفای بنی عباس خود حکام این دیار عرب بوده اند و شعر و انشاء و امثله بزبان عرب بوده، خواجه نظام الملک در سیر الملوك حکایت کند که از زمان خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین تا بوقت سلطان محمود غزنوی قانون و دفاتر و امثله و مناشیر از درگاه سلاطین بعربی می نوشته اند و بفارسی از درگاه سلاطین امثله نوشتن عیب بود، چون وقت وزارت عمید الملک ابو نصر کندری رسید که او وزیر



الپ ارسلان بن چقر بیگ سلجوقی بود از کم بضاعتی خود فرمود تا آن قاعده را بر طرف ساختند و احکام و امثله از دواوین سلاطین بفارسی نوشتند، و نیز حکایت کند که امیر عبد الله بن طاهر که بروزگار خلفای عباسی امیر خراسان بود روزی در نیشاپور نشسته بود، شخصی کتابی آورد و بتخته پیش او بنهاد، پرسید که این چه کتابست، گفت این قصه و امق و عذراست و خوب حکایتی است که حکما بنام شاه نوشیروان جمع کرده اند، امیر فرمود که ما مردم قرآن خوانیم بغیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمیخواهیم ما را ازین نوع کتاب در کار نیست و این کتاب تالیف مغانست و پیش ما مردودست، فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو من هر جا که از نصاب عجم و مغان کتابی باشد جمله را بسوزانند، ازین جهت تا روزگار آل سامان اشعار عجم را ندهدند و اگر احیاناً نیز شعر گفته باشند مدون نکرده اند، حکایت کند که یعقوب بن لیث صغار که در دیار عجم اول کسی که بر خلفای بنی عباس خروج کرد او بود پسر بی داشت کوچک و او را بغایت دوست میداشت، روز عید آن کودک با کودکان دیگر جوز میباخت، امیر بسر کوی رسید و بتماشای فرزند ساعتی بایستاد، فرزندش جوز بینداخت و هفت جوز بکوفتاد و یکی بیرون جست، امیرزاده نا امید شد، پس از لمحۀ آن جوز نیز بر سبیل رجع الفهقری بجانب کوه غلطان شد، امیرزاده مسرور گشت و از غایت ابتهاج بر زبانش گذشت که،

غلطان غلطان هی رود تا لب کو،

امیر یعقوب را این کلام مذاق خوش آمد، ندما و وزرارا حاضر گردانید و گفت که این شعر خوب هست و این از جنس شعراست، ابو دلف عیسی و ابن الکعب باتفاق بتقطیع و تحقیق مشغول شدند، این مصراع را نوعی از هزج یافتند، مصراع دیگر بتقطیع موافق آن برین مصراع افزودند و يك بیت دیگر موافق آن ضم کردند و دو بیتی نام کردند و چند گاه

دو بیتی میگفتند تا فضلا لفظ دو بیتی را نیکو ندیدند گفتند که این چهار مصراع است رباعی می شاید گفتن و چندگاه اهالی فضایل بر رباعی مشغول بودند و خوش خوش باصناف سخنوری مشغول شدند (ع) گل بود بسبزه نیز آراسته شد، اما بروزگار آل سامان شعر فارسی رونق یافت و استاد رودگی درین علم سر آمد بود، قبل از و شاعری که در فارسی صاحب دیوان باشد نشنودام، پس واجب نمود که ابتدا از استاد رودگی نمایم،

(۱) ذکر مقدم الشعراء استاد ابو الحسن رودگی تغبه الله تعالی بغفرانه،

استاد ابو الحسن رودگی در روزگار دولت ملوک سامانیه ندیم مجلس امیر نصر بن احمد بود، وجه تخلص رودگی گویند بدان جهت است که او را در علم موسیقی مهارتی عظیم بوده و بر بطرا نیکو نواختی و بعضی گویند که رودک موضعی است از اعمال بخارا و رودگی از آنجاست، فی الجمله طبعی کریم و ذهنی مستقیم داشته و از جمله استادان فن شعرست و کتاب کلبه و دمنه را در قید نظم در آورده و امیر نصر را در حق او صلوات گرانمایه است چنانکه استاد عنصری شرح آن انعام در قصائد خود میگوید،  
 ۱۰ خواجه حمد الله مستوفی در تاریخ کریمه می آورد که امیر نصر بن احمد سامانی را چون ممالک خراسان مسلم شد و بنار الملک هرات رسید باد شمال و هوای با اعتدال آن شهر جنت مثال امیر را ملایم طبع افتاد، نو بهار سرخس و نوز کوهسار بادغیس و خزان پر نعمت حوائی شهر مشاهده  
 ۲۰ میکرد و امیر را دار الملک بخارا که تختگاه اصحاب آن خاندان است از خاطر محو شد، امرای دولت و ارکان سلطنت را چون وطن و مسکن و ضیاع و عقار از قدم الایام در بخارا بود از مکت امیر در هرات ملول شدند و بهیچ حیل امیر قصد بخارا نمیکرد، آخر الامر استعانت با استاد  
 ۲۴ رودگی بردند تا امیر را در مجلس انس بر عزیمت بخارا تخریص کند و مال

و غضابری را قوتی کامل در فن شاعری هست خصوصاً در صنعت اغراق و اشتقاق و فضلاء و شعراء او را درین دو صفت مسلم میدارند، اما متأثر و مناقب سلطان بین الدوله ابو القاسم محمود انار الله برهانه از آفتاب روشتراست، پادشاهی بود موفق بتوفیق یزدانی و عدلی شامل و فضلی کامل داشته علمارا معزز داشتی و با فقرا و صلحا و زهاد در مقام خدمت و شفقت زندگانی میکرد لا جرم همچو نام شریفش عاقبت او محمودست و در تاج الشیوخ چین آورده است که چون سلطان محمود ملک غزنین و خراسان را مستخلص ساخت او را ذوق آن شد که از دار الخلافه بلقی معین مشرفش گردانند، امام ابو منصور ثعالی را برسالت جهت تعیین لقب ۱۰ دار الخلافه فرستاد و امام قریب یک سال بجهت این مهم در دار الخلافه تردد میکرد و میسر نمیشد، آخر الامر امام این صورت را بعرض خلیفه رسانید که امروز سلطان محمود پادشاهی است بزرگ منش و با شوکت و در اعلای اعلام دین می کوشد و چندین هزار بتکده سعی او مساجد شده و چندین هزار کفار مخاذیل بشرف اسلام مشرف شده اند، نشاید ۱۵ چنین پادشاهی مجاهد غازی دیندار را از لقبی محروم کردن، خلیفه از سخن امام متأمل شد که این شخص بنده زاده است او را لقبی از القاب سلاطین چگونه توان داد و اگر مضایقه کم مردیست بزرگ و پر شوکت مبادا که قصدی و عصیان از او در وجود آید، با اکابر حضرت درین امر مشاورت کرد، اتفاق کردند که او را لقبی باید نوشت که احتمال مدح و ذم داشته ۲۰ باشد و نوشتند که سلطان بین الدوله ولی امیر المؤمنین، ولی در لغت هم دوست را گفته اند و هم بنده و مملوک را پس این کلمه بر هر دو جانب شامل بود، چون منشور از دار الخلافه بدین لقب صادر شد امام منصور کیفیت این لقب بحضرت سلطان عرضه داشت کرد، سلطان از غایت زیرکی و کیاست احتمال طرف دوم را ملاحظه کرده فی الحال صد هزار ۲۵ درم بحضرت خلافت پناهی روان کرد و بخلیفه نوشت که محمود که مدت

سی سال بجز کینار جهت تعظیم شرع خاندان مصطفی صلعم روزگار گذرانیده باشد اکنون يك الف بصد هزار درم میخرد، خلیفه که ثمره شجره مروّت و فتوت است اگر يك حرف بصد هزار درم نفروشد و مضایقه کند کمال بی مروّتی باشد، چون رسول سلطان مال و مکتوب را بدار الخلافه رسانید اکابر و فضلا بعرض خلیفه رسانیدند که مقصود محمود از خریدن يك حرف الحاق الفی است در لقب که ولی امیر المؤمنین ولی امیر المؤمنین شود و مظنه طرف دوم بر طرف باشد، خلیفه از کمال فضل و کیاست سلطان تعجب کرد و بالقاب ولی سالها امثله و مناشیر از دار الخلافه در حق سلطان صادر میشد، وفات سلطان محمود در شهر سنه احدى و عشرين و اربعائه بوده و شصت و نه سال عمر یافت و سی و چهار سال اکثر سلطنت ایران بدو متعلق بود،

(۳) ذکر اسدی طوسی رحمه الله علیه،

از جمله متقدمان شعراست، طبعی سلیم و ذهنی مستقیم داشته و فردوسی طوسی شاگرد اوست و در روزگار سلطان السلاطین محمود غزنوی استاد<sup>۱۵</sup> فرقه شعرای خراسان بوده است و او را بکرات تکلیف نظم شاهنامه کرده اند و استعفا خواسته و پیری و ضعفی را بهانه ساخته، حالا دیوان او متعارف نیست اما در مجموعها سخن او مسطورست و کتاب گرشاسپ نامه که بر وزن شاهنامه است از مشهورست و مناظردها بغایت نیکو گفته و از طرز کلام او معلوم میشود که مرد فاضلی بوده و فردوسی را بنظم<sup>۲۰</sup> شاهنامه دایما اشارت میکرده که این کار بدست تو درست خواهد شد، نقل است که چون فردوسی از غزنین فرار کرده بطوس آمد و از طوس برستمدار افتاد بعد از مدتی که از رستمدار و طالقان مراجعت کرده بوطن مألوف آمد در آن حین چون وفاتش نزدیک رسید اسدی را طلب کرد و گفت ای استاد وقت رحیل نزدیک رسید و از شاهنامه قلیلی<sup>۲۴</sup>

مانده است، می ترسم که چون رحلت کنم کسی را قوت آن نباشد که باقی شاهنامه را بقید نظم در آورد، استاد گفت ای فرزند غمگین مباش که اگر حیات باشد بعد از تو من این شغل را بانمام رسانم، فردوسی گفت ای استاد تو پیری، مشکل که این کار بدست تو کفایت شود، اسدی گفت ان شاء الله تعالی شود و از پیش فردوسی بیرون شد و آن شب و آن روز تا نماز دیگر چهار هزار بیت باقی شاهنامه را بنظم آورد و هنوز فردوسی در حال حیات بود که سواد آن ابیات را مطالعه نمود، بر ذهن مستقیم استاد آفرین گفت، و آن نظم از اول استیلای عربست بر عجم در آخر شاهنامه و آمدن مغیره بن شعبه نزد یزدجرد شهربار و حرب سعد بن وقاص بلوک عجم و ختم کتاب شاهنامه، و فضلا بر آنند که آنجا که نظم فردوسی آخر شده و بنظم اسدی رسیده ظاهراً بفرست معلوم می توان کرد، و از مناظرات استاد اسدی مناظره شب و روز را نوشتیم درین کتاب و درین روزگار اشعار مناظره کمتر میگویند،

### مناظره شب و روز از گفتار اسدی

بشنو از حجت گفتار شب و روز بهم  
 سرگذشتی که ز دل دور کند شدت غم  
 هر دورا خاست جدال از سبب بیشی فضل  
 در میان رفت فراوان سخن از مدحت و ذم  
 گفت شب فضل شب از روز فزون آمد از آنک  
 روز را باز ز شب کرد خداوند قدم  
 نزد یزدان ز پرستنده و از عابد روز  
 ساجد و عابد شب راست فزون قدر و قیم  
 قور را سوئے مناجات بشب برد کلیم  
 هم بشب گشت جدا لوط ز بیداد و ستم

۱۵

۲۰

۲۴

فہر چرخ بشب کرد محمّد بدو نیم  
 سوکے معراج بشب رفت ہم از بیت حرم  
 ہر مہی باشد ہی روز و بقرآن شب قدر  
 بہتر از ماہ ہزارست ز بس فضل و شیم  
 ستر پوش است شب و روز نمایندہ عیب  
 راحت افزاست شب و روز فرایندہ الم  
 ہست در روز ز اوقات ککہ نہیست نماز  
 وز نماز ہمہ شب فخر ہی بود و امم  
 منم آن شاہ کہ تختہ زمی است ایوان چرخ  
 مہ سپہدار و ہمہ انجم سیارہ خدر  
 ہر مہ سال عربرا عدد از ماہ منست  
 بر سر ماہ منست از پر جبریل رقم  
 بر رخ ماہ من آثار درستیت پدید  
 بر رخ و چہرہ خورشید نو آثار سقم  
 راست خورشید نو چندانکہ بسالی برود  
 کمر ز ماہی برود ماہ من از کیف و ز کمر  
 روز از شب بشنید این و بر آشت و بگفت  
 خامشی کن چہ درائی سخن نا محکم  
 روزرا عیب بطعنہ چہ کنی کایزد عرش  
 روزرا پیش ز شب کرد ستایش بقسم  
 روزہ خلق کہ دارند بروزست ہمہ  
 بحریر نیز بروزست حج از ربّ حرم  
 عید و آدینہ فرخ عرفہ عاشورا  
 ہمہ روزست چو بینی بہم از علق و فہم

۵

۱۰

۱۵

۲۰

۲۴

روز خواهد بود بر خاستن خلق بجز  
 روز شد نیز وجود همه مردم ز علم  
 تو بعاشق نه برنجی و باطفال نهیب  
 در تن دیو دلی بر دل بیمار ستم  
 بوم و خنّاش شب مرغ و سپه جنی و دیو  
 دزد اکثر همه شب گرد و همه اهل نهم  
 من باصل از خور چرخم تو بچس از دل خاک  
 من چو تابان ضو نارم تو چو تاریک فخر  
 روی آفاق ز من خوب نماید ز تو زشت  
 دیده خلق ز من نور فزاید ز تو نم  
 مر مرا گونه اسلام و ترا گونه کفر  
 مر مرا جامه شادیت ترا جامه غم  
 تو بچهر از حبشی فخر بحسن از چه کنی  
 حبشی را چه رسد حسن اگر هست صنم  
 سپه و خیل نجوم تو چه باشند که پاک  
 بگریزند چو خورشید من افراخت علم  
 چه زیان کت به نبی پیش ز من داشت خدای  
 در نبی نیز هم از پیش سبیعت اصم  
 خَلَقَ الْمَوْتَ بَخْوَانٍ كَرِجَه حیات از پس اوست  
 به ز موتست بهر حال حیات آخر هم  
 گر ز ماه تو شناسند مه و سال عرب  
 ز آفتابیم همه دانند مه و سال عجم  
 گرچه زرد آمده خورشید هم او به ز مهست  
 گرچه ورد آمده دینار هم او به ز درم

ماه نو از ضوء خورشید من افزاید نور  
 وز پی خدمت خورشید کند پشت بخر  
 گر ز خورشید سبکتر رود او پیک و بست  
 پیک البتّه سبکتر نهد از شاه قدم  
 از فریضه سه نمازست بروز و دو شب  
 ز آن نماز تو کم آمد که ز من هستی کم  
 و بر بقولم نبوی راضی و خواهی که بود  
 در میان حکم کنی عدل خداوند حکم  
 یا پسند آر بگفتار شه عادل زاد  
 یا رضا ده بر رئیس الوزرا کان کرم  
 زاد بو نصر خلیل احمد کرا نصرت و جود  
 افسر جاه و جلاست و سر ملک و نعم

(۴) ذکر ملک الکلام استاد ابو الفرج سجزی طاب ثراه،

استاد ابو الفرج سجزی در زمان حکومت امیر ابو علی سجبور ظهور یافته  
 و مدّاح آن خاندانست، مردی بغایت محترم و صاحب جاه بوده و از<sup>۱۵</sup>  
 اکابر آل سجبور انعام و اکرام بی پایان بدو عاید شده و در علم شعر  
 بغایت ماهر و صاحب فنّ است چنانکه چند نسخه درین علم نفیس تألیف  
 دارد و ملک الشعراء عنصری شاکرد اوست و او سیستانی الاصل است  
 و در بعضی مجموعها او را غزنوی نیز نوشته‌اند و بعد از ابو الفرج بلخی  
 نیز بوده اما الفضل للمتقدم، دیوان او متعارف نیست اما در مجموعها<sup>۲۰</sup>  
 اشعار او را نوشته دیدم، اکابر در رسایل خود اشعار استاد ابو الفرج را  
 با استشهاد می آورند و این قطعه را می فرماید  
 عنقای مغربست درین دور خرمی \* خاص از برای محنت و رنجست آدی  
 چندانکه گرد عالم صورت بر آمدیم \* غنغواره آدم آمد و بیچاره آدی<sup>۲۴</sup>



هر کس بقدر خویش گرفتار محنتست \* کس را نداده‌اند برات مسلمی  
 حکایت کنند که امیر ابو علی سجور پیشتر از حکومت آل سبکتگین  
 از قبل سلاطین سامانیّه حاکم خراسان بوده، چون امیر ناصر الدین  
 سبکتگین بر خراسان مستولی شد میان آل سجور و آل سبکتگین منازعت  
 افتاد و در آن فتنه خراسان خراب شد، عاقبت امیر ابو علی بر دست  
 سلطان محمود گرفتار شد و پادشاهی خراسان با استقلال و انفراد بید  
 تصرف سلطان محمود افتاد و آل سجور استاد ابو الفرج را میفرموده‌اند  
 که هجو آل سبکتگین میگفته و در حفارت نسب ایشان اشعار دارد و  
 چون آل سجور مستاصل شدند و سلطنت خراسان بر آل سبکتگین قرار  
 گرفت سلطان محمود بغایت از استاد ابو الفرج در خشم بود، خواست  
 تا او را هلاک سازد و عقوبت فرماید، او در خفیه استعانت با استاد  
 عنصری برد و عنصری شفیع شده جریمه او را از سلطان در خواست،  
 سلطان از جریمه او در گذشت و او را باموال و جهات با استاد عنصری  
 بخشید و استاد عنصری اموال گرانمایه از استعداد استاد ابو الفرج بقلم  
 آورد و از روی حقوق استادی و ساحت نصف اموال را با ابو الفرج  
 بخشید و استاد ابو الفرج عنصری را دعا کرد و در مدح شاگرد قصاید دارد،

(۵) ذکر فخر الافاضل استاد منوچهری شصت کله نور الله مضجعه،

منوچهری در زمان دولت سلطان محمود غزنوی بوده و از ولایت بلخست  
 اما در غزنین بودی و او را از شعرای سلطان محمود شمرده‌اند، شاعری  
 ۲۰ ملایم گوی متین سخن است و او شاگرد استاد ابو الفرج سجزی است و  
 از اقران ملك الکلام عنصری بوده و اشعار او مقبول طبع فضلاست و  
 دیوان او در ایران زمین معروف و مشهور است، بغایت متوّل و صاحب  
 مال بود و بشصت کله از آن شهره شده و جمیع اموال او را بسبب شعر  
 ۲۱ و شاعری حاصل شده، استاد عنصری شعر او را بسیار معتقدست و مرئی